بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[تولی من قبل الجائر 2](#_Toc427714188)

[مستثنیات 2](#_Toc427714189)

[مرور به گذشته 2](#_Toc427714190)

[ادله روایات 2](#_Toc427714191)

[روایت ششم 2](#_Toc427714192)

[بررسی روایت از لحاظ سند 3](#_Toc427714193)

[روایت هفتم 3](#_Toc427714194)

[بررسی سند از لحاظ روایت 4](#_Toc427714195)

[روایت هشتم 4](#_Toc427714196)

[روایت نهم 4](#_Toc427714197)

[روایت دهم 4](#_Toc427714198)

[مطالبی پیرامون سیره ائمه اطهار (علیهم‌السلام) 4](#_Toc427714199)

[قاعده تزاحم در سیره ائمه (علیهم‌السلام) 5](#_Toc427714200)

[جمع‌بندی 6](#_Toc427714201)

# تولی من قبل الجائر

# مستثنیات

# مرور به گذشته

عرض کردیم که سه عنوان در سخن شیخ جمع شده است. اکراه، اضطرار، تقیه سه عنوان موجود است. هر یک از عنوان، به‌عنوان ثانویه است. تغییر نیز واقعی است و در متن واقع حکم عوض می‌شود. شبیه قاعده لا ضرر و لا حرج، مفاد تغییر احکام اولیه را دارند. در شرایط تقیه، اضطرار و اکراه، حرمت برداشته می‌شود. در این تولی من قبل الجائر نیز چنین است.

به‌جز این قواعد، ادله‌ی روایات را نیز ذکر کردیم. در مورد اضطرار، روایتی را بیان کردیم.

# ادله روایات

در مورد اکراه نیز روایات خاصه‌ای وجود دارد. این روایات با قصه حضرت امام رضا (ع) گره خورده است. شش روایت قصه حضرت امام رضا (ع) را بیان می‌کند. در عیون اخبار الرضا نیز روایاتی وجود دارد. در جلسه قبل، روایت پنجم را عرض کردیم.

## روایت ششم

**«وَ عَنِ الْحُسَینِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ تَاتَانَةَ عَنْ عَلِی بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِی قَالَ: إِنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِلرِّضَا ع یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ- قَدْ عَرَفْتُ فَضْلَک وَ عِلْمَک وَ زُهْدَک وَ وَرَعَک وَ عِبَادَتَک وَ أَرَاک أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ مِنِّی فَقَالَ الرِّضَا ع بِالْعُبُودِیةِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَفْتَخِرُ وَ بِالزُّهْدِ فِی الدُّنْیا أَرْجُو النَّجَاةَ مِنْ شَرِّ الدُّنْیا وَ بِالْوَرَعِ عَنِ الْمَحَارِمِ أَرْجُو الْفَوْزَ بِالْمَغَانِمِ وَ بِالتَّوَاضُعِ فِی الدُّنْیا أَرْجُو الرِّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ فَإِنِّی قَدْ رَأَیتُ أَنْ أَعْزِلَ نَفْسِی عَنِ الْخِلَافَةِ وَ أَجْعَلَهَا لَک وَ أُبَایعَک فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع إِنْ کانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَک وَ جعل‌ها اللَّهُ لَک فَلَا یجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاساً أَلْبَسَک اللَّهُ وَ تَجْعَلَهُ لِغَیرِک وَ إِنْ کانَتِ الْخِلَافَةُ لَیسَتْ لَک فَلَا یجُوزُ لَک أَنْ تَجْعَلَ لِی مَا لَیسَ لَک فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ- لَا بُدَّ لَک مِنْ قَبُولِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَسْتُ أَفْعَلُ ذَلِک طَائِعاً أَبَداً فَمَا زَالَ یجْهَدُ بِهِ أَیاماً حَتَّی یئِسَ مِنْ قَبُولِهِ فَقَالَ لَهُ إِنْ لَمْ تَقْبَلِ الْخِلَافَةَ وَ لَمْ تُحِبَّ مُبَایعَتِی لَک فَکنْ وَلِی عَهْدِی لِتَکونَ لَک الْخِلَافَةُ بَعْدِی فَقَالَ الرِّضَا ع وَ اللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص- أَنِّی أَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیا قَبْلَک مَقْتُولًا بِالسَّمِّ مَظْلُوماً تَبْکی عَلَی مَلَائِکةُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ أُدْفَنُ فِی أَرْضِ غُرْبَةٍ إِلَی جَنْبِ هَارُونَ الرَّشِیدِ- فَبَکی الْمَأْمُونُ وَ قَالَ لَهُ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنِ الَّذِی یقْتُلُک أَوْ یقْدِرُ عَلَی الْإِسَاءَةِ إِلَیک وَ أَنَا حَی فَقَالَ الرِّضَا ع أَمَا إِنِّی لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ مَنِ الَّذِی یقْتُلُنِی لَقُلْتُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ- إِنَّمَا تُرِیدُ بِقَوْلِک هَذَا التَّخْفِیفَ عَنْ نَفْسِک وَ دَفْعَ هَذَا الْأَمْرِ عَنْک لِیقُولَ النَّاسُ إِنَّک زَاهِدٌ فِی الدُّنْیا فَقَالَ لَهُ الرِّضَا ع وَ اللَّهِ مَا کذَبْتُ مُنْذُ خَلَقَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا زَهِدْتُ فِی الدُّنْیا لِلدُّنْیا وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ مَا تُرِیدُ فَقَالَ الْمَأْمُونُ وَ مَا أُرِیدُ قَالَ الْأَمَانَ عَلَی الصِّدْقِ قَالَ لَک الْأَمَانُ قَالَ تُرِیدُ أَنْ یقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَا ع لَمْ یزْهَدْ فِی الدُّنْیا بَلْ زَهِدَتِ الدُّنْیا فِیهِ أَ مَا تَرَوْنَ کیفَ قَبِلَ وِلَایةَ الْعَهْدِ طَمَعاً فِی الْخِلَافَةِ قَالَ فَغَضِبَ الْمَأْمُونُ- ثُمَّ قَالَ إِنَّک تَتَلَقَّانِی أَبَداً بِمَا أَکرَهُهُ وَ قَدْ أَمِنْتَ سَطْوَتِی فَبِاللَّهِ أُقْسِمُ لَئِنْ قَبِلْتَ وِلَایةَ الْعَهْدِ وَ إِلَّا أَجْبَرْتُک عَلَی ذَلِک فَإِنْ فَعَلْتَ وَ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَک فَقَالَ الرِّضَا ع قَدْ نَهَانِی اللَّهُ أَنْ أُلْقِی بِیدِی إِلَی التَّهْلُکةِ فَإِنْ کانَ الْأَمْرُ عَلَی هَذَا فَافْعَلْ مَا بَدَا لَک وَ أَنَا أَقْبَلُ ذَلِک عَلَی أَنْ لَا أُوَلِّی أَحَداً وَ لَا أَعْزِلَ أَحَداً وَ لَا أَنْقُضَ رَسْماً وَ لَا سُنَّةً وَ أَکونَ فِی الْأَمْرِ مِنْ بَعِیدٍ مُشِیراً فَرَضِی بِذَلِک مِنْهُ وَ جَعَلَهُ وَلِی عَهْدِهِ عَلَی کرَاهِیةٍ مِنْهُ ع لِذَلِک.»[[1]](#footnote-1)**

### بررسی روایت از لحاظ سند

علی بن ابراهیم و پدرش معتبر هستند. اباصلت هروی نیز از اصحاب نزدیک حضرت بوده است. ایشان توثیق دارند. حسین بن ابراهیم توثیق خاصی ندارد ولی از رجال صدوق است. بحثی در رجال وجود دارد که مرحوم صدوق (ره) از ده‌ها نفر روایت بیان می‌کند یعنی استاد آن‌ها است. اینان توثیق خاصی ندارند. ولی مرحوم صدوق ایشان را ترضی می‌کنند. ترضی کردن مرحوم صدوق محل اختلاف است. شواهد بیشتری را باید پیدا کنیم.

امام رضا (ع) وقتی ولایتعهدی را پذیرفت، از سوی شیعیان خاص و عام، مورد سؤال قرار گرفت. همان‌طور که عرض کردیم، امام رضا (ع) تهدید به قتل را مبنای پذیرش ولایتعهدی قرار دادند و همچنین داستان حضرت یوسف (ع) را به رخ کشیدند. طبق بعضی از نقل‌ها این است که هارون به امام رضا (ع) می‌گوید تو خلیفه بشو، حضرت (ع) تمام پیشنهادهای وی را رد می‌کند. هارون می‌گوید که اگر قبول نکنی من تو را می‌کشم. حضرت امام رضا (ع) می‌گوید حال که این‌چنین است شرط دارد: من از دور به تو مشورت می‌دهم. هارون پذیرفت.

## روایت هفتم

روایت هفتم نیز همین قضیه است.

«**وَ فِی عُیونِ الْأَخْبَارِ عَنْ عَلِی بْنِ أَحْمَدَ الدَّقَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکوفِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْبَرْمَکی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ- مَا حَمَلَک عَلَی الدُّخُولِ فِی وِلَایةِ الْعَهْدِ قَالَ مَا حَمَلَ جَدِّی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع- عَلَی الدُّخُولِ فِی الشُّورَی.»[[2]](#footnote-2)**

### بررسی سند از لحاظ روایت

دقاق از اساتید شیخ صدوق است. اگر ایشان را بپذیریم بقیه روات، توثیق دارند.

## روایت هشتم

**«وَ عَنْ عَلِی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ عَنْ عَلِی بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِی قَالَ: وَ اللَّهِ مَا دَخَلَ الرِّضَا ع فِی هَذَا الْأَمْرِ طَائِعاً وَ لَقَدْ حُمِلَ إِلَی الْکوفَةِ مُکرَهاً ثُمَّ أُشْخِصَ مِنْهَا عَلَی طَرِیقِ الْبَصْرَةِ إِلَی فَارِسَ ثُمَّ إِلَی مَرْو»[[3]](#footnote-3)**

از این روایت می‌فهمیم که مسیر امام رضا (ع) از قم نبوده است.

## روایت نهم

فضل می‌گوید که هیچ‌گاه خلافت را این‌قدر بی‌ارزش ندیدم. مأمون اصرار می‌کند و امام (ع) نمی‌پذیرد.

## روایت دهم

یکی از خوارج به امام رضا (ع) شکایت می‌کند. امام (ع) می‌گوید که این‌ها بدترند یا فرعون، حضرت یوسف (ع) عزیزتر است یا من. حضرت یوسف (ع) بدون اکراه، و برای تأمین مصلحت عباد غیر مؤمن ولایت را پذیرفت.

# مطالبی پیرامون سیره ائمه اطهار (علیهم‌السلام)

ولایتعهدی امام رضا (ع) باید با یک دید فقهی بررسی شود. سیره اجتماعی و سیاسی ائمه (علیهم‌السلام) را باید بررسی کنیم.

در مورد عاشورا، چنین کار فقهی شده است. البته بعضی می‌گویند عاشورا، یک پدیده فرا فقهی است. البته این امر درست نیست. در مورد ائمه (علیهم‌السلام) دیگر کار نشده است.

نگاه فقهی دو مرحله دارد:

1. پیدا کردن مبنا

2. به دست آوردن استنتاجات فقهی بر اساس مبنا

گاهی ائمه (علیهم‌السلام) به خاطر اجبار و اکراه در یک مسیری سوق داده می‌شدند. اما بعد از اینکه به سمت آن می‌رفتند، نهایت استفاده را از شرایط جدید می‌بردند.

در قضیه عاشورا نیز دو دیدگاه وجود دارد:

1. امام حسین (ع) فعال بود که این نقشه را اجرا بکند.

2. امام حسین (ع) فعال نبود و سپاهیان کفر فعال بودند. و بعد که امام (ع) دیدند آن‌ها رها نمی‌کنند، شهادت را بسیار سوزناک ترسیم کرد. البته این دیدگاه صحیح نیست.

در داستان امام رضا (ع) نیز شبیه همین احتمال دوم است. آمدن حضرت به مرو و خراسان و پذیرش ولایتعهدی، یک امر الزامی بود که مقاومت در مقابل آن قتل بود. امام رضا (ع) از این شرایط حداکثر بهره‌برداری را کرده‌اند.

## قاعده تزاحم در سیره ائمه (علیهم‌السلام)

شاید کسانی بگویند که چرا امام رضا (ع) به سمت شهادت نرفت. این البته به تشخیص امام (ع) بستگی دارد. نکته اساسی در داستان حضرت (ع) باب تزاحم است. امام حسین (ع) مکره بود با تهدید به قتل در بیعت، امام رضا (ع) مکره در قتل است بر پذیرفتن ولایتعهدی، هر دو امام (علیهماالسلام) مواجه با قاعده اکراه هستند. یا اینکه بیعت کنند یا اینکه کشته می‌شوند.

اکراه مجوز ترک واجبات می‌شود، اکراه به قتل، مجوز ارتکاب محرمات و ترک واجبات می‌شود. ولی در این قضیه، استثنائاتی وجود دارد. در بعضی جاها اهمیت امر این‌قدر بالا است که باید قتل را پذیرفت. مثلاً اینکه یا برو فلانی رو بکش یا کشته می‌شوی، در اینجا نیز نمی‌توانیم قبول کنیم کسی را بکشیم.

غیر از قتل نیز شاید اموری باشد که در مقابل اکراه، اهم نباشد. مثلاً در داستان امام حسین (ع)، اگر بیعت کرده بودند، هیچ خاصیتی وجود نداشت. تشخیص امام حسین (ع) این بود که علی‌رغم اکراه، آلام و زجرها، مجوز بیعت نمی‌شود. بیعت از هر قتلی بدتر است. در مقام تزاحم، شهادت را انتخاب کردند.

در داستان امام رضا (ع) نیز چنین بود. ایشان ولایتعهدی را پذیرفت. این به خاطر اهم و مهمی است که در اینجا وجود دارد.

### جمع‌بندی

از بعد ارتحال پیامبر (ص) ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در اکراه و تهدید بودند. اوج این اکراهات در عاشورا و ولایت‌عهدی امام رضا (ع) است.

قانون کلی این است که اکراه در زمان قتل، مجوز ارتکاب محرمات و ترک واجبات است. البته ما می‌گوییم که این مجوز است مادامی‌که این محرم یا واجب، وزن بسیار بالایی ندارد.

قانون اکراه دو استثنا دارد، یکی قتل است. یکی نیز چیزهایی فراتر از قتل. در امور اجتماعی، با تشخیص فرد است و اگر اجتماعی باشد با کسی که حق زعامت دارد. زمان امام حسین (ع) تشخیص دادند که جای تقیه نیست.

1. **وسائل الشیعه، ج 17، ص 205** [↑](#footnote-ref-1)
2. **همان، ص 206** [↑](#footnote-ref-2)
3. **همان** [↑](#footnote-ref-3)